

۲	شنبه ۲۱ شهریور ۱۴۰۵ وطن‌امروز شماره ۴۷۰۶
--	--

شربان‌های هزینه جنگ

ادامه از صفحه اول

تحلیل‌های منتشرشده درباره جنگ اخیر نیز همین واقعیت را نشان می‌دهد. مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی آمریکا در ارزیابی خود از جنگ نوشت ایران با وجود تحمل خسارت‌های سنگین نظامی، توانسته هزینه جنگ را برای آمریکا و متحدانش افزایش دهد؛ از جمله از طریق آسیب به تأسیسات صنعتی و انرژی کشورهای خلیج فارس. مرکز مطالعات بین‌المللی و راهبردی IISS نیز در بررسی حملات ایران به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، بر اهمیت انرژی و حمل‌ونقل به‌عنوان ۲ ستون قدرت اقتصادی این کشورها تأکید کرد.

■ چرا باید بیشتر به اهداف اقتصادی حمله کرد؟

در درگیری‌های پسانفاهمنامه، منطق ایران عمدتاًبر حمله به اهداف نظامی آمریکااستوار است.این رویکرد از نظر سیاسی روشن است اما مساله این است که اثر تنش تروریست آمریکا، بر خلاف یک اقتصاد،اساساًبرای تحمل ضربه نظامی و جایگزینی بخشی از تجهیزات و نیروهاطراحی شده است. یک پایگاه را می‌توان تعمیر، هواپیماها را جای‌جا و نیروها را برآکنده کرد و بخشی از عملیات را از فاصله‌ای دورتر انجام داد.بنابراین در یک جنگ طولانی، حمله به دارایی‌های نظامی آمریکا ممکن است به‌تدریج به هزینه‌ای تبدیل شود که واشنگتن نتواند برای آن برنامه‌ریزی کند. در اینجا اهمیت نفت و انرژی ظاهر می‌شود؛ نه به این دلیل که نفت «هدف آسان‌تری» است که البته همین موضوع حمله به نفت را به اندازه کافی جذاب می‌کند، بلکه به این دلیل که نفت یکی از مهم‌ترین کانال‌های انتقال جنگ را میدان نظامی به اقتصاد واقعی است. اقتصاد آمریکا هنوز به نفت و فراورده‌های نفتی وابستگی عمیق دارد. طبق داده‌های اداره اطلاعات انرژی آمریکا ایالات متحده سال ۲۰۲۵ به‌طور متوسط ۲۰۶ میلیون بشکه فراورده نفتی در روز مصرف کرده‌است.بنابراین تغییر محسوس در قیمت نفت فقط متغیری در بازار کالاهای نیست، تغییر در قیمت یکی از نهادهای اصلی حمل‌ونقل، تولید و مصرف خانوار آمریکایی است. مهم‌ترین سازوکار اقتصادی در اینجا «شوک عرضه» است. وقتی ریسک ژئوپلیتیک، عرضه نفت را محدود یا پرهزینه می‌کند، قیمت نفت بالا می‌رود و این افزایش قیمت به سرعت در بنزین، گازوئیل، سوخت جت و سایر فراورده‌ها منعکس می‌شود.فدرال رزرو در گزارش سیاست پولی جولای ۲۰۲۶ صراحتاً توضیح داد جهش قیمت انرژی پس از آغاز جنگ علیه ایران، رشد قیمت بنزین و نفت را بالا برد و همین مساله به افزایش محسوس تورم انجامید. در همان گزارش، رشد ۱۲ ماهه شاخص هزینه‌های شخصی مصرف‌کننده به ۴٫۱ درصد رسید و قیمت انرژی در این شاخص ۲۴ درصد افزایش یافت. اثر نفت بر اقتصاد آمریکا تنها به قیمت بنزین ختم نمی‌شود. هر افزایش قابل توجه در هزینه انرژی، بخشی از درآمد واقعی خانوار را از سایر کالاهای و خدمات به سمت انرژی منتقل می‌کند. خانواده‌ای که باید پول بیشتری برای بنزین، حمل‌ونقل یا گرمایش بپردازد، طبیعتاً پول کمتری برای رستوران، سفر، پوشاک، سرگرمی و دیگر مخارج اختیاری خواهدداشت.به بیان اقتصادی، شوک نفت مانندانتقال بخشی از قدرت خرید اقتصاد به سمت تولیدکنندگان انرژی عمل می‌کند و تقاضای داخلی را تحت فشار قرار می‌دهد. فدرال رزرو بارها همین کانال را به عنوان یکی از مهم‌ترین مسیرهای شوک انتقال انرژی به رشد اقتصاد آمریکا توضیح داده است.

■ نفت و انسداد مسیر برای آمریکا

از اینجا به بعد، داستان به سیاست پولی آمریکا می‌رسد و این شاید مهم‌ترین بخش اقتصاد سیاسی ماجرا باشد. یک بانک مرکزی زمانی شرایط نسبتاً راحتی دارد که تورم و رشد اقتصادی هم‌جهت حرکت کنند. اگر اقتصاد ضعیف شود، می‌تواند نرخ بهره را پایین بیاورد و اگر تورم بالا رود، می‌تواند آن را افزایش دهد. شوک نفت اما مشکل را پیچیده می‌کند، زیرا می‌تواند همزمان رشد اقتصاد را کاهش و تورم را افزایش دهد. فدرال رزرو خود این وضعیت را یکی از دشوارترین حالت‌ها سیاست‌گذاری پولی توصیف کرده‌است. این اثر در شرایط کنونی اهمیت بیشتری دارد، زیرا خود فدرال رزرو اکنون با تورمی بالاتر از هدف ۲ درصد مواجه است. عضو هیات رئیسه فدرال رزرو، ۳ سپتامبر اعلام کرد تورم PCE در ۱۲ ماه منتهی به دوره اخیر ۲٫۷ درصد و تورم هسته ۳٫۳ درصد بوده و هشدار داد تحولات جنگ علیه ایران همچنان می‌تواند بر قیمت‌ها و فعالیت اقتصادی اثر بگذارد. کریستوفر والر همچنین گفت اگر داده‌های آینده نشان دهد روند کاهش تورم متوقف شده، افزایش نرخ بهره در نشست سپتامبر می‌تواند دوباره روی میز قرار گیرد. این یعنی تهدید نفت، حتی پیش از آنکه به کاهش شدید فیزیکی عرضه منجر شود، می‌تواند از مسیر «انتظارات» اثر بگذارد. بازار نفت فقط به بشکه‌های امروز نگاه نمی‌کند، به احتمال کمبود فردا نیز قیمت می‌دهد. بنابراین افزایش ریسک در خلیج فارس یا تنگه هرمز می‌تواند باعث بالا رفتن قیمت قراردادهای نفتی، افزایش هزینه بیمه و حمل‌ونقل و بالا رفتن حق بیمه ریسک شود. پس از این، ارزش راهبردی نفت در بازدارندگی را باید در «ضرب انتشار» از جست‌وجو کرد. یک حمله به پایگاه نظامی، عمداً در همان حوزه نظامی هزینه ایجاد می‌کند اما شوک نفت می‌تواند از بازار انرژی به حمل‌ونقل، از حمل‌ونقل به قیمت کالاهای، از قیمت کالاهای به تورم، از تورم به سیاست پولی و از سیاست پولی به مصرف و سرمایه‌گذاری سرایت کند. از این زاویه شاید مساله اصلی برای ایران «انتخاب میان پایگاه و انرژی» نباشد، بلکه تغییر دادن مقیاس فشار باشد. حمله به اهداف نظامی، پیام بازدارندگی مستقیم،را منتقل می‌کند.قدرت نظامی آمریکادر منطقه‌مصون نیست اما فشار بر بازار انرژی، این پیام را تکمیل می‌کند.ادامه جنگ می‌تواند فراتر از میدان نبرد، برای اقتصاد آمریکا هزینه بسازد. از این منظر، پاسخ پرسش عنوان یادداشت، روشن‌تر می‌شود. پایگاه‌های آمریکا برای پیام مستقیم نظامی اهمیت دارند اما انرژی برای ایجاد عمق اقتصادی در بازدارندگی اهمیت می‌یابد.کشوری که نتواند میان این ۲ سطح پیوند برقرار کند، تنها به نفع خود پاسخ نمی‌دهد، بلکه ساختار هزینه جنگ را تغییر می‌دهد. در جنگ‌های بزرگ، اغلب همین تغییر در ساختار هزینه‌است که درساجبر به تصمیم سیاسی اثر می‌گذارد. در فهرست هدف گزینی ایران، آماج‌های اقتصادی باید نسبت به نقاط نظامی، فزون‌تر باشد. با هدف قرار دادن صرف مراکز نظامی گویی دشمن اقدامات ما را کالیلژه کرده و مادیات فرصت اقدامات ماورای صبر و توان دشمن را از خود سلب کرده‌ایم.

همزمان با رسیدن بهای نفت به ۱۱۰ دلار و افزایش قیمت سوخت در آمریکا، منابع خبری از تحرکات جدید پاکستان و قطر برای احیای تفاهمنامه میان تهران و واشنگتن می‌گویند

پروژه سوخته!



۶ ماه نخست جنگ ۱۰۰ میلیارد دلار هزینه اضافه بابت بنزین و دیزل پرداخت کرده‌اند؛ رقمی معادل ۷۶۳ دلار به ازای هر خانوار آمریکایی. طبیعی است چنین وضعیتی برای ترامپ صرفاً یک مشکل اقتصادی نباشد، بلکه یک مشکل سیاسی نیز باشد.

■ **پاکستان دوباره وارد شد**

در چنین شرایطی، تحرکات دیپلماتیک بار دیگر افزایش یافته است. یکی از مهم‌ترین نشانه‌ها، تماس تلفنی فیلد مارشال عاصم منیر، فرمانده ارتش و نیروهای دفاعی پاکستان با دکتر سیدعباس عراقچی، وزیر امور خارجه ایران است. بر اساس گزارش‌های منتشره، این تماس در چارچوب رایزنی‌های اسلام‌آباد برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای و ادامه تلاش‌های دیپلماتیک انجام شده‌است. وزارت امور خارجه نیز در روزهای اخیر از گفت‌وگوی عراقچی با منیر درباره تحولات منطقه و افزایش نامنی خبر داد.

این اتفاق در حالی رخ داده که پاکستان پیش‌تر نیز به طور جدی وارد پرونده میانجیگری بین ایران و آمریکا شده بود. در سفر قبلی ژنرال منیر به تهران، موضوعاتی از جمله جلوگیری از تشدید تنش، بازگشایی تنگه هرمز و پایان دادن به جنگ مورد بحث قرار گرفته بود و اسلام‌آباد از تلاش برای احیای چارچوب موسوم به «تفاهمنامه اسلام‌آباد» سخن گفت.

در کنار پاکستان، قطر نیز به عنوان یکی دیگر از کانال‌های فعال منطقه‌ای در تلاش برای کاهش تنش میان تهران و واشنگتن مطرح شده است.

مهم‌ترین تحول اما گزارش تازه «فایننشال تایمز» است. روزنامه انگلیسی روز گذشته گزارش داد وزیران خارجه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس قرار است با عراقچی دیدار کنند؛ نشست‌ی که بنا بر این گزارش قرار است روز دوشنبه در صلاله عمان برگزار شود و موضوع اصلی آن، سازوکار موقت برای مدیریت کشتیرانی در تنگه هرمز باشد. بر اساس گزارش این روزنامه، طرح مورد بحث با حمایت عمان و ایران دنبال می‌شود و هدف آن ایجاد ترتیبی برای عبور امن کشتی‌ها از مسیر آب‌های ایران و عمان است. فایننشال تایمز تأکید کرد جزئیات هنوز نهایی نشده و برگزاری نهایی نشست نیز به تحولات دیپلماتیک گسترده‌تر میان ایران و آمریکا وابسته است.

■ **آیا واسطه‌ها به دلیل فشار نفت برگشته‌اند؟**

در اینجا ۲ تحلیل متفاوت درباره موج جدید تحرکات دیپلماتیک شکل گرفته است. ارزیابی نخست برخی کارشناسان آن است که آمریکا به دلیل فشار اقتصادی ناشی از جنگ، دوباره

گروه سیاسی: وضعیت میدانی درگیری‌های ایران و آمریکاطی یک هفته گذشته وارد مرحله‌ای متفاوت شده است؛ مرحله‌ای که در آن، تقابل ۲ طرف دیگر صرفاً به تبادل حملات هوایی یا موشکی محدود نیست و دامنه آن به اعماق آب‌های منطقه، کشتی‌های نظامی، نفتکش‌ها و بار دیگر پایگاه‌های هوایی ایالات متحده در کشورهای عرب کشیده شده است. اتفاقاتی که در فاصله چند روز رخ داده، مجموعه‌ای از نشانه‌های مهم را درباره تغییر موازنه در جنگ دریایی و تصمیم ایران برای شکستن محاصره آمریکا در اطراف خود به نمایش گذاشته است.

یکی از مهم‌ترین این اتفاقات، اعلام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره به دست گرفتن کنترل یک شناور زیرسطحی بدون سرنشین آمریکایی در ورودی تنگه هرمز بود. نیروی دریایی سپاه اعلام کرد یک فروند «دیو-ال دی» ساخت شرکت آمریکایی «اندوریل» را در یک عملیات اطلاعاتی و عملیاتی پیچیده به دام انداخته و به کنترل خود درآورده است. رویترز نیز گزارش داد این شناور در اختیار نیروی دریایی آمریکا بوده و واشنگتن اصل از دست رفتن آن را تأیید کرده‌هر چند پنتاگون برای حفظ آبرو مدعی شده این وسیله یک روز قبل دچار نقص فنی شده بود و فاقد تجهیزات یا داده‌های طبقه‌بندی‌شده بوده که با توجه سوابق پنتاگون در موارد مشابه، مشخصاً غیرواقعی است. این شناور زیرسطحی خودران و فوق پیشرفته قادر به فعالیت طولانی‌مدت و عملیات در عمق بسیار زیاد است و برای مأموریت‌هایی از جمله نقشه‌برداری بستر دریا، شناسایی، مقابله با مین و بررسی زیرساخت‌های زیرآبی طراحی شده است.

اهمیت این اتفاق صرفاً در ارزش مالی یک زهیاد خلاصه نمی‌شود. محل وقوع آن یعنی ورودی تنگه هرمز، جایی است که آمریکا در تلاش است از طریق استتقرار نیروهای دریایی و سامانه‌های اطلاعاتی، بر رفت‌وآمدهای دریایی و تحولات زیرسطحی منطقه اشراف داشته باشد. به همین دلیل، در اختیار گرفتن چنین زهیادی را باید در چارچوب بزرگ‌تر جنگ اطلاعاتی و دریایی ۲ طرف ارزیابی کرد.

البته این تنها تحول مهم هفته گذشته نبود. در ادامه، ایران با یکی از گسترده‌ترین حملات موشکی خود علیه مواضع آمریکا در منطقه، پایگاه هوایی «موفق‌السلطنی» واقع در منطقه ازرق اِردن را هدف قرار داد؛ پایگاهی که یکی از مراکز مهم عملیات هوایی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. اهمیت این حمله زمانی بیشتر شد که رسانه‌های آمریکا بر خلاف بسیاری از ادعاهای اولیه درباره دفع کامل حمله، از وارد شدن خسارت به هواپیماهای آمریکایی خبر دادند. شبکه تلویزیونی سی‌بی‌اس آمریکا با استناد به منابع مطلع گزارش داد در جریان حمله ایران، یک فروند هواپیمايی تهاجمی «ای ۱۰ تاندربولت» هدف قرار گرفته و یک پل آن آسیب جدی دیده است. همچنین ۸ فروند جنگنده «اف ۱۵» نیز آسیب‌های متعدد دیده‌اند.

اهمیت گزارش سی‌بی‌اس از این جهت است که این بار صحبت صرفاً از ادعای یک طرف جنگ نیست، رسانه‌ای آمریکایی با استناد به منابعی که از جزئیات حمله اطلاع داشته‌اند، آسیب به تجهیزات نظامی آمریکا را تأیید کرده‌است. «ایر داسیس فورسز» نیز بعدتر همین جزئیات را منتشر کرد و از آسیب جدی به یک «ای ۱۰» و آسیب به ۸ فروند «اف ۱۵» خبر داد.

در همین حال، جنگ در دریا نیز به شکل بی‌سابقه‌ای تشدید شده است. ایران در روزهای اخیر موشک‌های بالستیک خود را به سمت شناورهای نظامی آمریکا در منطقه شلیک کرده است. خود سنتکام نیز اصل حملات ایران به یک ناو هواپیمابر و یک ناوشکن مجهز به موشک‌های هدایت‌شونده را تأیید کرده و مدعی شده این شناورها از اصابت موشک‌ها گرخته‌اند.

در مرحله بعد نیز سنتکام اعلام کرد پس از حمله موشکی ایران به یک شناور جنگی آمریکایی، ۵ نفتکش ایرانی را در خلیج فارس و دریای عمان هدف قرار داده است. پیش از آن نیز آمریکا از هدف قرار دادن ۳ نفتکش ایرانی خبر داده بود.

■ **همه راه‌ها به هرمز ختم می‌شود**

همان‌طور که اشاره شد، جملگی این اتفاقات را باید در یک چارچوب بزرگ‌تر دید: تصمیم ایران برای شکستن محاصره دریایی آمریکا.

گزارشات جدید از خسارات سنگین حمله آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران برای کشورهای منطقه

قبض ۲۴میلیارددلاری جنگ برای قطر

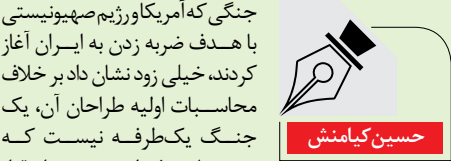


باعث شده جنگ، رابطه میان «تولید انرژی» و «امنیت مسیر صادرات» را برای کشورهای حاشیه خلیج فارس به یک مساله حیاتی تبدیل کند.

■ **۱۸میلیارد به جای ۵۰۹محموله**

آمارهای صادراتی تصویر تکان‌دهنده‌تری ارائه می‌کند. بر اساس گزارش رویترز، طی ۶ ماه نخست جنگ، صادرات LNG قطر ۹۶ درصد کاهش یافته است. قطر در این دوره تنها ۱۸ محموله LNG صادر کرده، در حالی که در مدت مشابه سال قبل تعداد محموله‌ها ۵۰۹ مورد بود. رویترز ارزش درآمذ در دست رفته را ۲۴ میلیارد دلار برآورد کرده؛ رقمی که تقریباً معادل ۵ ماه درآمد قطر در سال ۲۰۲۵ محسوب می‌شود. این یعنی جنگ آمریکا علیه ایران از طریق خاک کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، از جمله قطر، فقط بخشی از ظرفیت تولید آن کشور را تخریب نکرده، بلکه عملاً زنجیره صادرات دوحه را نیز مختل

برآورده‌های اولیه از زمان تعمیر این ۲ واحد، بین ۳ تا ۵ سال را مطرح کرده و خسارات ناشی از ظرفیت از دست رفته نیز ۲۰ میلیارد دلار در سال برآورد شده است. این اعداد زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم قطر پیش از جنگ یک‌پنجم LNG جهان را تأمین می‌کرد. بنابراین مساله فقط کاهش درآمد دوحه نیست؛ هر اختلال جدی در صادرات قطر، به معنای ایجاد خلأ در بازار جهانی انرژی است؛ بازاری که پس از جنگ اوکراین و تحولات سال‌های اخیر، بیش از هر زمان دیگری به LNG به عنوان جایگزین گاز روسیه وابسته شده است. با این حال، حتی تخریب ۲ «ترین» راس‌لِفان نیز تنها بخشی از ماجراست. مشکل بزرگ‌تر برای قطر، مسیر انتقال این گاز به بازارهای دنیاست: تنگه هرمز، قطر ممکن است گاز داشته باشد، تأسیسات تولید داشته باشد و مشتری نیز داشته باشد، اما اگر کشتی‌های LNG نتوانند از هرمز عبور کنند، این ظرفیت تولید لزوماً به درآمد تبدیل نمی‌شود. همین مساله



جنگی که آمریکا و رژیم صهیونیستی با هدف ضربه زدن به ایران آغاز کردند، خیلی زود نشان داد بر خلاف محاسبات اولیه طراحان آن، یک جنگ یک‌طرفه نیست که هزینه‌هایش فقط بر دوش تهران قرار گیرد. اگر در محاسبات واشنگتن قرار بود زیرساخت‌های نظامی و اقتصادی ایران هدف قرار گیرد و فشار ناشی از جنگ، تهران را به عقب‌نشینی وادار، تحولات ۶ ماه گذشته نشان داده میدان

جنگ بسیار گسترده‌تر از مرزهای ایران تعریف شده است. این جنگ نه فقط برای آمریکا، بلکه برای شرکای منطقه‌ای آن نیز هزینه‌های سنگینی ایجاد کرده؛ هزینه‌هایی که بخش مهمی از آنها مستقیماً متوجه ستون فقرات اقتصاد کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، یعنی صادرات نفت و گاز شده است. شاید هیچ نمونه‌ای گویاتر از وضعیت کنونی قطر نباشد؛ کشوری که پیش از آغاز جنگ یکی از بزرگ‌ترین بازگران بازار جهانی گاز طبیعی مایع بود و بخش مهمی از قدرت اقتصادی و ژئوپلیتیک خود را از صادرات این به دست می‌آورد، اکنون در شرایطی قرار گرفته که بنا به گزارش‌های رسانه‌ای، حتی برای تأمین بخشی از نیاز خود به LNG آمریکا و قراردادهای بلندمدت با واشنگتن چشم دوخته است.

داستان قطر فقط یک تغییر در قراردادهای تجاری انرژی نیست؛ پشت این تغییر، یک مسیر به تصمیم مستقیم به زیرساخت و توان صادراتی این کشور قرار دارد.

■ **رأس‌لِفان؛ جایی که جنگ به قلب انرژی قطر رسید**

یکی از مهم‌ترین پیامدهای جنگ، آسیب دیدن تأسیسات عظیم LNG قطر در رأس‌لِفان بود. ۲ واحد از مجموع ۱۴ «ترین» تولید LNG این مجموعه از مدار خارج شده اتفاقی که بنا بر برآوردهای منتشره می‌تواند ۱۷ درصد از ظرفیت تولید LNG قطر را برای چند سال تحت تأثیر قرار دهد.

کرده است. در روزهای اخیر نیز نشانه‌ای از بازگشت کامل وضعیت عادی دیده نمی‌شود. داده‌های کشتیرانی نشان می‌دهد ۱۰ سپتامبر/ ۱۹ شهریور، تنها ۷ شناور از تنگه هرمز عبور کردند؛ در حالی که میانگین روزانه پیش از جنگ ۱۲۵ فروند بود.

به عبارت دیگر، حتی وقتی صادرات قطر دوباره در حال حرکت بود، این حرکت در شرایط عادی انجام نمی‌شد. عبور از تنگه هرمز عملاً غیرممکن شده و همین مساله، هزینه بیمه، حمل‌ونقل و ریسک قراردادهای انرژی را هم افزایش داده است.

■ **قطر تنها قربانی نیست**

اگر تصور شود فقط قطر هزینه اقتصادی جنگ را پرداخته، تصویر کاملی از تحولات خلیج فارس به دست نمی‌آید. کشورهای بزرگ صادرکننده نفت منطقه نیز با کاهش محسوس جریان صادرات مواجه شده‌اند.

از پس از آغاز جنگ، صادرات نفت منطقه خلیج فارس به سطح پیش از جنگ بازنگشته است.

این وضعیت، رژیم سعودی را نیز به‌شدت تحت فشار قرار داده است. طبق آخرین داده‌های آژانس بین‌المللی انرژی که اخیراً منتشر شد، عرضه نفت خام عربستان در ماه آگوست با کاهش ۲٫۳ میلیون بشکه‌ای نسبت به ماه قبل به ۶ میلیون بشکه در روز رسید؛ پایین‌ترین سطح در بیش از ۳ دهه اخیر.

حملات انصارالله به زیرساخت‌های انرژی و وضعیت مسیر باب‌المندب نیز بر این وضعیت اثر گذاشته است.

امارات نیز وضعیت مشابهی دارد. کویت هم از این قاعده مستثنا نیست. صادرات نفت این کشور در ماه‌های جولای و آگوست یک میلیون بشکه در روز برآورد شده است. هر چند این کشور توانسته بخشی از صادرات خود را حفظ کند اما قرار گرفتن بخش مهمی از زیرساخت صادراتی آن در منطقه خلیج فارس به این معناست که وضعیت تنگه هرمز مستقیماً بر اقتصاد کویت اثر می‌گذارد.